



سازمان حفظ آثار و نشر ارزشهای دفاع مقدس آجا

باغ اسدالله خان

نویسنده: محمد حسن صادقزاده پوده

سخن ناشر

آیا گذشته چراغ راه آینده است؟! شنیدن حوادث دوران دفاع مقدس برای همه نسل‌ها در این سرزمین رضوی^(۴) شیرین خواهد بود. حرکت تلخ و شیرینی که حاوی نیش‌ها، نوش‌ها، عبرت‌ها و آموزه‌های فراوان است. این حوادث اگر از زبان کسانی که خود در صحنه‌های مختلف حمایت از نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران حضور داشته‌اند و شاهد آن حوادث بوده‌اند شنیده شود شیرین‌تر و مستندتر خواهد بود. اگر چه برخی از حوادث به ظاهر تلخ یا شیرین است! اما جواب و شنیدنی است. باید این حوادث به رشته تحریر درآید، اگرچه در بیان خاطرات و حوادث خود نویسنده، آنها را گزینش می‌نماید، اما این انتخاب نمی‌توان از یاد برد که در این برهه حساس تاریخی، چاره‌ای جز این وجود ندارد که به پای سخن چنین مردانی نشست که همراه با زمان، موهای خود را سفید نموده‌اند و موی سفید آنان حاکی از

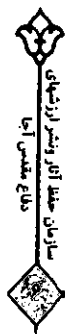


«عبرت‌ها و آموزه‌های» فراوانی است. راستی هنوز این سؤال بی‌پاسخ مانده که اگر سرزمینی مورد هجوم بیگانگان قرار گیرد چه باید کرد؟! در چنین وضعیتی جهانیان از مردم این سرزمین چه انتظاری خواهند داشت؟! پس از گذشت از حادثه و عبور از بحران چه باید کرد؟! با این نگرش، از جناب سرهنگ بازنشسته محمد حسن صادق‌زاده‌پوده که خود از یادگاران جبهه و جنگ است، در راستا شده تا خاطرات خود را نگاشته تا عبرت‌های یاد شده در آن آموزه‌هایی تبدیل شود که خود موجب عبرت گردد و به نسل‌های آینده یادآوری نماید که برای هر وجب از خاک این سرزمین رضوی در روزهای غربت ایران اسلامی چه فداکاری‌ها، ایثارگری‌ها و از جان مصیبت‌ها صورت نگرفته است؟! باشد که نسل‌های آینده، خود این میراث گرانبها را گرامی بدانند و همچون اجداد سلف خود پاسدار حرمت‌ها و حفاظت از ارزش‌های متعالی آن باشند.

و من الله التوفیق

سازمان حفظ آثار و نشر ارزشهای دفاع مقدس

سرتیپ دوم ستاد ابراهیم گل‌فام



پیش‌گفتار

در حاشیه‌های این کتاب، رویدادهای تاریخی که در این جهان پهن‌آور واقع می‌شود متنی دارد و حاشیه‌های آن نیز می‌شود درباره آن حادثه صحبت کرد که علاوه بر متن، حاشیه‌های آن نیز بشناسیم.

جنگ ناخواسته، یا به بیان دیگر، دفاع مقدس ملت مسلمان ایران هم که در دوران خودش حادثه بسیار مهمی بود، حاشیه‌هایی داشت که اهمیت آن کمتر از می‌باشد نباشد، حال اگر نسل شاهد، آن وقایع و اتفاقات را آن چنان که بوده است، ثبت نمی‌کرد، تاریخ جنگ هم ابتر می‌ماند. مثلاً زمانی که در کشور ما، انسان‌هایی بودند که از خطرات فاصله می‌گرفتند و به ما، دنبال پرکردن جیب خود بودند.

هم خانواده‌های محترم رزمندگان و شهدای عزیز و هم جانان را و آزادگان گرانقدر، از حاشیه‌های جنگ‌اند، لذا در کتاب حاضر سعی کرده‌ایم تا به صورت گذرا به حاشیه‌های جنگ اشاره‌ای

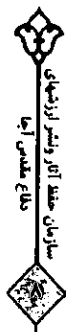


بکنیم و توانمندان این عرصه را به نوعی ترغیب نمائیم تا با ثبت آثار پیرامونی دفاع مقدس، تبعات آن را (که سالیان درازی تعداد زیادی از عزیزان این مرز و بوم را مشغول خود کرده است و خواهد کرد) به رشته تحریر درآورند و آیندگان را از تمامی نفاقات متن و حاشیه دفاع مقدس مطلع نمایند تا اینکه بتوانند برای حوادث مشابه، برنامه‌ریزی واقع بینانه‌ای داشته باشند.

وقتی بیشتر حاشیه‌ها مورد توجه قرار می‌گیرد، مشاهده می‌شود که عددی که گذشت بیست و سه سال از پایان جنگ، هنوز بمب شیمیایی عملی نشده در منطقه سردشت وجود دارد. امید که سعی ما، مورد حسنود قرار و متعال قرار گیرد.

و من الله التوفیق

محمد حسن اداقی زاده پوده



شروع حرکت

هوای صاف بهاری و آفتاب دلپذیر بعد از باران، نه تنها به درختان زیبایی می‌دهد، بلکه خورشید نیز با افشان نمودن گیسوان خود و دادن گرما به برگ‌های سبز، فضا را معطر کرده است. واقعاً امروز چه روز قشنگی است، دست حاج‌اصغر آقا درد نکند، چه کار خوب و به جایی کرد، مدت‌ها بود این طوری بیرون نرفته بودید. اون سیمین طوری که وضع موجود را تشریح می‌کرد گفت: حالا که باید صبر کنیم تا حاج‌خانم‌ها از خانه بیرون بیایند؟ وی این حرف‌ها را از راه مدتی که سکوت کرد، وقتی پاسخی نشنید، به من گفت: حاج‌خانم چی فکر می‌کنی؟ گفتم: بدون این که مردم خیال باشم، رفتم تو فکر حرف‌هایی که دخترم سمیه از یک دختر رشید به نام سیمین شنیده بود.

حرف‌های سیمین

حاج‌حسین آقا با تعجب پرسید: حالا مگه اون چقدر است که این طور فکر تو را مشغول کرده؟ بهش گفتم: اون به سمیه گفته پدرم کار اشتباهی کرده. سمیه جبهه رفته تا شهید بشه؛ من راه اون رو قبول ندارم.

سمیه بهش گفته: واسه چی این حرف‌ها را می‌زنی؟
 سیمین گفته: همین دیگه، تو و افرادی مثل تو هم اوضاع من و
 امثال من رو درک نمی‌کنید؛ حالا هم شاید با حرف‌هایم موافق
 نباشی، اما من بهت می‌گم:

فقط خدا می‌دونه یه بچهٔ یتیم چه جوری روزش شب میشه تا
 سرش به بالش برسه، تازه فکر می‌کنی وقتی شب می‌شه کار تموم
 می‌شه؟ نه! می‌خوابه اول غصه خوردنش، اگه بالش از اشکاش
 خیس شه، ابیم نمی‌بره، تو نمی‌تونی بفهمی که من و خواهرم
 پری تو این سال‌چی کشیدیم تا بزرگ شدیم! اینا رو میتونی
 درک کنی؟ اگه می‌تونی بد می‌تونم! اصلاً می‌دونی نگاه ترحم‌آمیز
 یعنی چی؟ خبرداری بر یتیم از کس زدن درگوشی دیگران
 جلوش چه استنباطی داره؟ تو کس می‌کنی؟ اون وقت که یه
 دختر یتیم سر سفرهٔ غذا جای باباش رو خالی می‌بینه، لقمه تو
 جلوش گیر می‌کنه، خبر داری چه زجری از دلش سوزی‌های بی‌جای
 دیگران می‌کشیدم؟ بگم از بچگی تا حالا چند بار اشک گرفتم؛
 نشونی‌هاش رو می‌دم تو خودت حساب کن ببین اصلاً می‌تونی
 بشمری؟ هر وقت مردی بچه‌ای را بغل می‌کرد می‌سوختم، درگاه
 یکی به بچه‌اش می‌گفت «چی باباجون؟» «قلبم آتش می‌گرفت،
 هنگامی که دست یه بچه تو دست باباش بود می‌سوختم، اون روز

